



نقد و معرفی کتاب «هرمنوتیک و سیاست»

غلامرضا ضابط‌پور*

کتاب هرمنوتیک و سیاست (مروری بر نتایج سیاسی هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر) توسط مهدی رهبری با یک مقدمه، سه فصل و سخن پایانی در ۲۸۰ صفحه تنظیم و از طریق نشر کویر در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است.

مدعای اصلی نویسنده کتاب، این است که رویکرد هرمنوتیکی گادامر، دارای نتایج سیاسی خاص است و می‌تواند پایه‌های معرفتی قدرت سیاسی مبتنی بر کثرت را فراهم آورد. نویسنده معتقد است نظام‌های معرفتی و سیاسی گوناگون در دوران مختلف در ارتباط با یکدیگر ظهور یافته‌اند. از همان ابتدا شناخت و فهم انسانی به شکل معرفت و دانشی منسجم یا نظام شناختی خاص از طریق ارائه قواعد و روش‌هایی مشخص برای نیل به معنی و حقیقت هستی درآمد که در پیوند با سیاست، سبب شکل‌گیری نظام‌های سیاسی خاصی شد. به این ترتیب، میان معرفت و شناخت بشری با سیاست، پیوندی همبسته برقرار شد که به منظور دستیابی به آن چه سعادت نامیده می‌شد و با هدف تنظیم و هدایت واقعیت، اشکال نظام وار مختلفی به خود گرفت.

چنین پیوندی میان معرفت و سیاست، نتایج پرشماری داشته است که از جمله



مهم‌ترین آنها شکل‌گیری نظام‌های مختلف سیاسی با ساختار و اشکال مختلف قدرت بود که از توتالیتر تا دموکراتیک را در بر می‌گیرد و آنها را می‌توان در یک دسته‌بندی کلی به نظام‌های سیاسی کثرت‌گرا و غیر کثرت‌گرا یا جوامع باز و جوامع بسته تقسیم کرد. نویسنده معتقد است، با توجه به این فرض که رابطه میان معرفت و قدرت، رابطه‌ای هم بسته است و هر قدرتی جلوه معرفتی خاصی به شمار می‌رود، می‌توان گفت پایه‌های تشکیل دهنده نظام‌های سیاسی را نیز باید در نظام‌های شناختی جست‌وجو کرد. به عبارت دیگر، اتخاذ هرگونه روش و رهیافتی از جمله برای سیاست، نتایج سیاسی خاصی در پی خواهد داشت.

بدین سان به نظر می‌رسد که رویکرد هرمنوتیکی گادامر، دارای نتایج سیاسی خاص بوده و می‌تواند پایه‌های معرفتی قدرت سیاسی مبتنی بر کثرت را فراهم سازد. مهدی رهبری با هدف بررسی این مسأله و جهت ورود به مباحث هرمنوتیکی گادامر، در آغاز به نحوه پیدایش این نحله و سیر تحول هرمنوتیک به طور عام اشاره نموده و سرانجام ضمن بیان اندیشه‌های گادامر، نسبت آن را با کثرت‌گرایی سیاسی بررسی می‌نماید.

فصل اول: هرمنوتیک، چارچوب نظری

در این فصل، مسئله هرمنوتیک از دو زاویه و نگرش متفاوت بررسی شده است. نگرش اول، از زاویه معناشناسی به هرمنوتیک پرداخته و نظرات متفکرانی بررسی شده که تلاش‌هایشان به تدریج، راه را برای مباحث هرمنوتیک فلسفی گشوده و منتهی به تکوین رویکرد فلسفی به هرمنوتیک شده است. در نگرش دوم، از زاویه فرایند شناسی به مسئله هرمنوتیک پرداخته شده است. در این قسمت اگر چه به فرایند هرمنوتیک از ابتدا، یعنی دوران اولیه اشاره نموده است، ولی معتقد است که هرمنوتیک به عنوان یک دانش تا عصر رنسانس، یعنی قرن شانزدهم هنوز تحقق عینی نداشت، بلکه با پیدایش اختلاف بر سر تفسیر متون مذهبی در این دوره است که هرمنوتیک به عنوان یک فن و دانش ظهور می‌یابد. از نظر او از قرن هفدهم به بعد با به کارگیری واژه هرمنوتیک برای نخستین بار توسط دانه‌اور در سال ۱۶۵۴ در کتاب *هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس*، دانشی تحت این عنوان پایه ریزی شد. پس از وی هرمنوتیک روش‌شناسانه یا متدولوژیک توسط شلایرماخر بنیان‌گذارده شد که منظور از آن همان اتخاذ روش‌های خاص تفسیر متون است تا بدین وسیله بتوان به نیت مؤلف دست یافت.

نویسنده در پایان این قسمت به نظریه ویلهلم، دیلتای می‌پردازد و می‌نویسد: از نظر او علوم انسانی و علوم طبیعی به اعتبار ماهیت موضوع، دو گانه‌اند. دیلتای به جای وحدت علم از دو گانگی آن سخن می‌گفت و موضوعات علوم انسانی را روحانی و فرهنگی قلمداد می‌نمود. از این رو به نظر او، مفسر و عالم علوم انسانی از طریق همدلی می‌تواند به شناخت و فهم عینی از پدیده‌های تاریخی و اجتماعی نائل شود که به موجب آن، مفسر و مورخ، خود را از غوطه‌ور شدن در تاریخ، بیرون می‌کشد و توان آن را می‌یابد که به درون حیات و زندگی دیگران راه یابد.

فصل دوم: هرمنوتیک فلسفی

نویسنده، شکل‌گیری واقعی هرمنوتیک فلسفی گادامر را مدیون تفکرات دو اندیشمند بزرگ سده بیستم، یعنی ادموند هوسرل و مارتین و هایدگر دانست. از این رو ابتدا نظریات دو اندیشمند مزبور را تبیین، سپس هرمنوتیک فلسفی گادامر را توضیح می‌دهد.

به نظر نویسنده، هوسرل نخستین کسی بود که معنا و شناخت را موضوع اندیشه متعالی و فرا رونده قرار داده است. اندیشه‌ای که حد اصلی و مقدم بر شناخت شناسی را مطرح می‌کند و تمامی عناصری را که جنبه حاشیه‌ای دارند کنار می‌گذارد تا به جنبه ناب (خلوص) خود چیزها برسد. از این رو پدیدار شناسی تأثیر عمیقی بر هرمنوتیک نهاد. او اندیشه مدرن را با این حقیقت آشنا کرد که هر پرسشی درباره هستی، پرسشی است در مورد شناخت هستی و مسئله عینیت را از اعتبار انداخت و نشان داد که عینیت، بدون بازگشت به کنش‌های متعالی آگاهی بی‌معناست.

مارتین هایدگر، حقیقت هرمنوتیک را قوه ظهور وجود در تفهم و تفسیر می‌داند. چیزی که به واسطه آن، حقایق اشیا و در مأل، قوای وجودی خود دازاین ظاهر می‌شود. وی توجه خود را از معرفت شناسی برداشته و به هستی شناسی روی آورده است. همین طور وجهه روش شناختی اسلاف را ترک کرده و به حقیقت و نحوه خاص ظهور و خفای آن در یک عصر تاریخی توجه کرده است.

در ادامه این فصل، به طور اجمال به اندیشه گادامر می‌پردازد و می‌نویسد: مخالفت با روش و توجه به هستی شناسی فهم و همچنین اعتقاد به عدم امکان دسترسی به فهم عینی و نهایی و نقش مفسر در تفسیر متن از اصول هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر به شمار می‌رود؛ با این تفاوت که هایدگر، هدف فلسفه راستین و حقیقی را پاسخ به پرسش از

معنای هستی می‌داند؛ در حالی که گادامر، هرگز در صدد شناخت حقیقت هستی نیست، بلکه هستی‌شناسی مورد نظر وی، هستی‌شناسی فهم است و از آن جا که فهم را دائماً تفسیری می‌داند، در ماهیت تفسیر تأمل می‌کند. به نظر گادامر، ما در سنت به سر می‌بریم و از آن متأثریم و فهم و درک ما نسبت به همه امور، متأثر از تاریخ و سنت است. پس ما نمی‌توانیم از سنت بیرون بیاییم و آن را همچون موضوع و ایده بنگریم و از آن به فهمی عینی و خالی از تأثیرات تاریخی برسیم.

فصل سوم: هرمنوتیک فلسفی گادامر و کثرت‌گرایی

به اعتقاد نویسنده اگر چه گادامر وارد مقوله‌های سیاسی نشده و در باب قدرت، اظهار نظری ننموده، اما رویکرد او دارای نتایج سیاسی عمده‌ای است. از این رو تلاش نموده از طریق مرتبط نمودن مقوله قدرت با سه مقوله مهم در اندیشه گادامر، یعنی حقیقت، تفهم و گفت‌وگو به این پرسش پاسخ دهد که تفکرات فلسفی گادامر، دارای چه عناصری است که برخلاف بسیاری از تفکرات رایج به کثرت می‌انجامد.

در مقوله حقیقت و رابطه آن با قدرت به مباحثی از اندیشه گادامر از جمله مخالفت وی با روش، جهت کسب معرفت و حقیقت، حقیقت به مثابه آشکار شدگی (یعنی هر فهمی را حقیقت می‌پندارد؛ زیرا در هر فهمی، چیزی آشکار شده است) و نیز نقد آگاهی زیبایی‌شناسی از مباحث کتاب حقیقت و روش می‌پردازد.

در مقوله تفهم و رابطه آن با قدرت به مباحثی چون تفسیرمندی فهم، کثرت‌مندی فهم، واقع‌مندی فهم، کاربرد مندی فهم، تاریخ مندی فهم، استعاره مندی فهم و زبان مندی فهم پرداخته است.

و در مقوله گفت و گو و رابطه آن با قدرت به مباحثی چون منطق گفت و گو، دیالکتیک پرسش و پاسخ و امتزاج افق‌ها و عقلانیت معطوف به گفت و گو می‌پردازد.

نقد و ارزیابی

کتاب هرمنوتیک و سیاست از یک سری ویژگی‌های برجسته‌ای برخوردار است که عبارتند:

۱. استفاده از منابع غنی و کافی که تلاش و جدیت نویسنده را در تألیف کتاب به

نمایش می‌گذارد؛



۲. روانی و گویایی متن از امتیازات دیگر این اثر محسوب می‌شود؛

۳. گشودن افق جدیدی از رابطه هرمنوتیک فلسفی گادامر و پلورالیسم سیاسی؛

اما علی‌رغم ویژگی‌های متعددی که به بعضی از آنها اشاره شد، می‌توان به برخی از ملاحظات ضروری اشاره کرد.

۱. به رغم آن که نویسنده در صدد است تا مباحث هرمنوتیک فلسفی گادامر را با سیاست و پلورالیسم سیاسی مرتبط سازد، ولی در چارچوب نظری، اشاره‌ای به هرمنوتیک فلسفی گادامر نکرده است، بلکه پس از اشاره اجمالی در فصل دوم به هرمنوتیک فلسفی گادامر، در فصل سوم تلاش کرده است تا همراه با توضیح اندیشه گادامر به آزمون فرضیه خود که ارتباط هرمنوتیک فلسفی گادامر با پلورالیسم سیاسی بود، بپردازد.

۲. هر چند نویسنده تلاش نموده تا افقی جدید از رابطه هرمنوتیک فلسفی گادامر و پلورالیسم سیاسی و نیز پایه‌های معرفتی قدرت سیاسی مبتنی بر کثرت دست پیدا کند، ولی به جز اشاره کوتاه در مقدمه و سخن پایانی کتاب به ارتباط مذکور، آن چنان که باید و شاید نتوانسته است به اثبات مدعای خود بپردازد. از این رو اگر واژه سیاست را از کتاب هرمنوتیک و سیاست حذف کنیم، به نظر می‌رسد خللی به کتاب وارد نشود. چون خواننده احساس می‌کند کتاب، صرفاً دیدگاه گادامر را درباره هرمنوتیک فلسفی بیان می‌کند.

۳. نویسنده در بخش کثرت مندی فهم، چنین نتیجه‌گیری می‌کند. «عمل تفسیر متن، عملی پایان ناپذیر است؛ زیرا امتزاج افق‌های متعدد و توافق‌های بی‌پایان میان موقعیت هرمنوتیکی مفسر با افق معنایی متن، امکان پذیر است، اگر بپذیریم که فهم متن، چیزی جز پاسخ به پرسش‌های مفسر نیست و از سوی دیگر بپذیریم که محدودیتی برای دخالت پیش‌دآوری و طرح پرسش از سوی دیگر وجود ندارد، در این صورت بی‌پایان بودن عمل فهم، طبیعی می‌نماید. از این رو هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا نمود که به فهم کامل، نهایی و یگانه‌ای از متن رسیده‌ایم»^۱.

و حال این که واقعیت آن است که انسان‌ها به رغم تفاوت‌های فردی، دارای ذهنیت و عواطف مشترک، ساختار روانی و وجودی مشترک هستند که این ذهنیت و عواطف مشترک، پیوند بنیادی میان آنها به وجود می‌آورد، یعنی چنین نیست که پدیده‌ها مستقل، مجزأ، بی‌ارتباط و گسیخته از هم باشند که هر یک، فهم خاص خود را داشته و هیچ‌گونه زمینه مشترکی با دیگر موجودات انسانی نداشته باشند. از سوی دیگر، این واقعیت که میان انسان‌ها سطوح مختلف فهم وجود دارد، نفی‌کننده فهم مشترک نیست؛ آن چنان که



امکان تفسیرهای مختلف از یک متن، نفی کننده فهم مشترک از آن متن نیست.
۴. نویسنده معتقد است میان معرفت و قدرت (سیاست) رابطه‌ای هم بسته وجود دارد و هر قدرتی، جلوه معرفتی خاص به شمار می‌رود. نتایج چنین پیوندی، شکل‌گیری نظام‌های مختلف سیاسی با ساختار و اشکال مختلف قدرت از توتالیتار تا دموکراتیک را به دنبال می‌آورد؛ از این رو وی هرمنوتیک فلسفی گادامر را در برابر دیدگاه فلسفی تقلیل‌گرایانه‌ای قرار می‌دهد که می‌توان زمینه‌های آن را در متافیزیک و خردباوری مدرن مشاهده نمود. از دیدگاه وی، تقلیل‌گرا در تمامی اشکال خود - چه در قالب نظام‌سازی‌های انتزاعی تفکر سنتی و چه یکتا انگاری علم مدرن - متضمن نوعی توتالیتاریسم معرفتی است و از این جا با فرهنگ متصلب و جامعه بسته، نسبتی پیدا می‌کند. تقلیل‌گرایی به منزله ایمان به اصل مرکزی، یکه و نهایی و باور به ایده دانش مطلق است؛ دانشی که قادر است با توسل به تقلیل، تکثر دیدگاه‌ها و چندگانگی تفسیرها را به وحدتی فروکاهد و به یک کل تبدیل کند. این در واقع، همان چیزی است که از سوی متفکران هرمنوتیک کلاسیک دنبال شده، ولی مخالفت هرمنوتیک فلسفی را برانگیخته است.

در ادامه می‌نویسد: جامعه متکثر که به صورت غیر قابل تقلیلی، کثرت‌گرا و چند مرکزی است، با هستی‌شناسی هرمنوتیکی گادامر همچون فلسفه چندگانگی تقلیل‌ناپذیر چشم‌اندازها و آواها بستگی پیدا می‌کند. مرکز زدایی از حقیقت و تفسیر و همچنین آموزه‌های هرمنوتیکی معطوف به گفت‌وگو، خاستگاه هرمنوتیکی برای جامعه باز فراهم می‌نماید.^۲

نقد: در این جا سؤالی که از آقای رهبری باید کرد آن است که ما در پلورالیسم سیاسی، کدام یک از راه‌ها را باید برگزینیم و یا این که کدام راه معتبر است؟ آیا همه راه‌ها به یک اندازه معتبر می‌باشند؟ ممکن است افراد معدودی بر این عقیده باشند که تمام راه‌ها به یک اندازه معتبرند، ولی معمولاً این نوع نسبت‌گرایی فراگیر درباره شیوه‌های معرفتی پذیرفتنی نیست. با این حال باید دید که چه چیزی، یک شناخت را بهتر از دیگری می‌سازد و چگونه باید بگوییم که کدام نظام استدلالی بهتر است. اینها سؤالات مهمی است که باید در حوزه معرفت‌شناسی پاسخ داده شود؛ در حالی آقای رهبری به این مباحث اشاره‌ای نکرده است.

پلورالیسم معرفتی که آقای رهبری از هرمنوتیک فلسفی گادامر استنباط کرده است، شکلی از نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی است. چون معتقد است هیچ تفسیر عینی و نهایی

وجود ندارد و ما نمی‌توانیم مطمئن شویم که تفسیر ما صحیح یا بهتر از تفسیرهای قبلی است.

نقد اساسی که به نسبی‌گرایی معرفتی وارد است، این است که دفاع از آن مستلزم انکار آن است. یعنی نسبی‌گرایی از امکان تعیین صدق و از جمله تعیین صدق خودش ناتوان است؛ زیرا براساس چنین دیدگاهی نمی‌توان هیچ ادعایی را به عنوان کاذب، غیر موجه یا غیر عقلایی رد کرد. واز این رهگذر، تمایز بین اعتقادات درست و معتبر و نادرست و نامعتبر از بین می‌رود. در این صورت، خود نسبی‌گرایی نیز مشمول این قاعده می‌شود و راهی برای صحت آن وجود ندارد. از این رو در صورت صحت نسبی‌گرایی، مفهوم درست و صدق، متزلزل می‌شود و خود این امر برای نسبی‌گرایی آسیبی به شمار می‌رود؛ چرا که ملاکی برای صحت آن وجود ندارد.

۵. با توجه به برداشت آقای رهبری از هرمنوتیک فلسفی گادامر، لازمه‌اش این است که راه نقد و انتقاد تفاسیر، بسته باشد؛ زیرا هر کس براساس نسبتی که از ودایع، مواریت فرهنگی، انتظارات، پیش فرض‌ها و پرسش‌ها دارد، به تفسیر متون و آثار هنری می‌پردازد و ارزش صحت و سقم تمام آنها یکسان است و حتی تفسیر صحیح و کامل نزد گادامر بی‌معناست؛ در حالی که با بداهت تحقق انتقادهای فراوان به تفاسیر گوناگون را مشاهده می‌کنیم. برخی نقدها به روش‌ها و پاره‌ای نیز به خود فهم‌هاست و این نقدها علاوه بر تفاسیر، دامن سنت‌ها، ودایع فرهنگی، انتظارات و پیش فرض‌ها را نیز می‌گیرد. تنها معرفت‌های بدیهی و یا شناخت‌های نظری که به بدیهیات منتهی می‌شوند از نقد مصون می‌باشند.

۶. آقای رهبری در برابر پرسش اساسی رابطه میان هرمنوتیک فلسفی گادامر با جامعه باز و متکثر و یا نحوه ارتباط میان معرفت و قدرت، دو فرضیه را مطرح کرده است. فرضیه اصلی وی آن است که میان معرفت و قدرت در هر عصر، پیوندی متقابل برقرار است که در ایجاد و بقای یکدیگر مؤثرند. و فرضیه رقیب وی آن است که به باور برخی از متفکران و فلاسفه سیاسی همچون ریچارد رورتی که معتقدند از میان اشکال مختلف قدرت و نظام‌های سیاسی، پلورالیسم و دموکراسی، تنها نظام سیاسی مطلوب محسوب گشته که در طول تاریخ، کارآمدی آن به اثبات رسیده و از این رو به سبب نتایج عملی آن که همانا چرخش مداوم قدرت و آزادی و تحقق بهتر عدالت است، نیازمند توجیه نظری و معرفتی نیز نمی‌باشند. با توجه به فرضیه رقیب می‌توان گفت:



الف) نویسنده فقط در سخن پایانی به فرضیه رقیب اشاره می‌کند و در طول کتاب هیچ توضیحی درباره ریچارد رورتی و دیدگاه او که به عنوان فرضیه رقیب مطرح کرده است، داده نشده است که بهتر آن بود که حداقل یک فصل را به نقد و ابرام دیدگاه ریچارد رورتی که جزء فرضیه رقیب وی محسوب می‌گشت، اختصاص می‌دادند.

ب) نکته دوم، این که قرار دادن ریچارد رورتی به عنوان فرضیه رقیب، صحیح به نظر نمی‌رسد، چون هر دو (گادامر و ریچارد رورتی) به یک نقطه می‌رسند.

فیلسوف امریکایی، ریچارد رورتی که در ابتدا فیلسوفی تحلیلی به شمار می‌رفت، در دهه هفتاد میلادی تحت تأثیر هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر، دچار چرخش فلسفی شد و گونه‌ای پراگماتیسم نسبی‌گرایانه را تدارک دید که بازتاب آن در حوزه نظریه پردازی سیاسی، اعتقاد به قطع پیوند میان مباحث ارزشی و توصیه‌ای با مبانی عقلانی و فلسفی است. او در چارچوب یک رویکرد کاملاً ضد مبنایگرایانه بر آن است که لیبرالیسم به عنوان یک نظام سیاسی - اجتماعی مطلوب بر هیچ بنیان فلسفی - اخلاقی خاصی استوار نیست و تلاش برای توجیه فلسفی - عقلانی این نظریه سیاسی (و هر نظریه سیاسی دیگر) میراث عصر روشنگری است که روشنفکری جدید که در آثار فیلسوفانی نظیر هایدگر و گادامر و کواین و دیوید سن متبلور است، با آن سر سازگاری ندارد. متفکران عصر روشنگری در جست‌وجوی حقیقت، از طریق تنقیح روش مناسب هر مقوله علمی بودند؛ حال آن که در رویکردهای متأخر، رابطه حقیقت با روش دچار گسست شده است و اعتبار و موجه شدن یک نظریه سیاسی یا اخلاقی، وامدار توجیه عقلانی و اثبات فلسفی حقانیت آن نظریه نمی‌باشد.^۳

از این رو فلسفه‌های معاصر غرب چه در سطح قاره‌ای و چه در کشورهای انگلیسی زبان، شاهد ظهور چهره‌هایی است که خود را از قبول برخی پیش فرض‌ها و بنیان‌های کهن معرفت‌شناسی و متافیزیک رها کرده‌اند. از مهم‌ترین این بنیان‌ها تلقی سنتی و موسوم از حقیقت است. گادامر و ریچارد رورتی در زمره افراد شاخص این چرخش فکری محسوب می‌شوند؛ با این تفاوت که تفسیر گادامر از حقیقت در مقابل ریچارد رورتی قرار می‌گیرد.^۴

تلقی سنتی و مرسوم، حقیقت را وصف اندیشه و تصدیق و قضیه می‌داند. هر قضیه و تصدیق ممکن است حق و صادق یا باطل و خطا باشد.

گادامر به تبع استادش هایدگر در مقابل این سنت غالب در تفسیر حقیقت می‌ایستد و

به جای این که آن را ویژگی قضیه یا اندیشه بدانند، وصف خود اشیاء می‌دانند. وی معتقد است خود ارائه کنندگی هستی حقیقی اثر هنری است و هر چه به فهم در می‌آید در واقع حقیقت خویش را اظهار کرده است. بنابراین فهمیدن، ملازم با حقیقت است، یعنی هر جا واقعه فهم اتفاق افتد. حقیقت هستی خاص آشکار شده است. گادامر، میان فهم صواب و ناصواب فرق نمی‌گذارد، بلکه هر فهمی را حقیقت می‌پندارد. زیرا در هر فهم، چیزی آشکار شده است.

ریچارد رورتی نیز رویکرد سنتی و غالب در فلسفه سیاسی را مورد انکار قرار می‌دهد. رویکرد سنتی در فلسفه سیاسی به این صورت است که هر نظریه سیاسی، دارای پایه‌ها و بنیان‌های فلسفی و معرفت‌شناختی خاص خویش است که ممکن است حضور و بروز این مبانی در فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه مشهود نباشد.

همان طور که ملاحظه شد، گادامر و رورتی کارکرد فلسفه سیاسی را به شدت محدود می‌کنند و رویکرد متداول در این شاخه‌های معرفتی را از اساس بی‌فایده می‌شمارد. اعتبار و موجه شدن هر نظریه سیاسی، منوط به تناسب و سازگاری با فرهنگ عمومی و عناصر ارزشی فرهنگ سیاسی آن جامعه تصور می‌شود و دیگر تفاوتی نمی‌کند که آن جامعه به چه دلایل موجه یا ناموجهی به آن ارزش‌ها و اصول گراییده است.

۷. از مقایسه کتاب هرمنوتیک و سیاست با کتاب‌هایی نظیر «درآمدی بر هرمنوتیک»^۵ «منطق و مبحث علم هرمنوتیک»^۶ «هرمنوتیک تطبیقی»^۷ روش‌شناسی علوم سیاسی^۸ و... چنین می‌توان نتیجه گرفت که کتاب هرمنوتیک و سیاست، حاوی مطالب جدید نمی‌باشد. ضمن آن که کتاب‌های مذکور، علاوه بر تبیین دیدگاه هرمنوتیک فلسفی گادامر به نقد و بررسی دیدگاه نیز پرداختند که کتاب هرمنوتیک و سیاست، فاقد نقد و بررسی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مهدی رهبری، هرمنوتیک و سیاست، مروری بر نتایج سیاسی هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر، (تهران، کویر، ۱۳۸۵) ص ۱۴۶.
۲. همان، ص ۲۳۴ - ۲۳۵.
۳. احمد واعظی، فلسفه سیاسی مصطلح و چالش‌های جدید، فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن معارف اسلامی، زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۰.
۴. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۳۳ - ۳۴.
۵. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، پیشین.
۶. محمد رضا ریخته‌گران، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، (تهران: نشر کنگره، ۱۳۷۸).
۷. قاسم پورحسن، هرمنوتیک تطبیقی، بررسی همانندی فلسفه تاویل در اسلام و غرب، (تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴).
۸. سید صادق حقیقت، روش شناسی علوم سیاسی، (قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۵).

